

## انگیزه‌های سیاسی پنهان آموزش زبان انگلیسی

### به عنوان زبان بین‌المللی\*

نوشته: یدا... کاظمی

ترجمه: عبدالرزاق حیاتی\*\*

۱. در چارچوب مبحث اسلامی کردن معرفت، ظاهراً به زبان که در واقع عامل عمده تعیین دانش‌نویین است، چندان توجهی نشده است. دلیل این بی‌توجهی شاید این باشد که اغلب، زبان را وسیله خنثایی می‌پندارند که دانش را در جریان انتقال تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. با این حال، مسلمانان اندکی پس از دوران مستعمرگی خود به این حقیقت پی بردند که زبان قطعاً از ماهیتی برخوردار است که می‌تواند بر موضوع مورد انتقال و کسانی که آن را به کار می‌برند، اثر بگذارد. در سالهای اخیر، تنی چند از فلاسفه غرب نیز به چنین

نتیجه‌ای دست یافته‌اند. با وجود این، عموم دست‌اندرکاران حرفه آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، هنوز زبان را وسیله خنثایی می‌انگارند که جز برقراری ارتباط و / یا فراگیری دانش به کار دیگری نمی‌آید. مادام که زبان را ابزاری خنثی بینگاریم، طرح سؤالاتی انتقادی درباره نفوذ آن بر دانش، تفکر، و خود باوریمان، میسر نمی‌شود و در نتیجه این جنبه‌های زبانی از دید ما، پنهان می‌ماند و چنانچه یکی از اهداف اسلامی کردن معرفت این باشد که نه تنها محتوا بلکه شیوه تفکر ما متحول شود، آن گاه ضرورت مبرم اندیشیدن

\* The Hidden Political Agenda of Teaching English as an International Language, by Yadullah Kazmi in Muslim Education Quarterly, Vol. 15, No. 1, 1997.

\*\* عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز

درباره این جنبه نهفته زبان‌نمایان خواهد شد.

یکی از راههای عطف توجه به جنبه پنهان زبان انگلیسی آن است، که به بررسی بعد سیاسی زبان، یعنی بعدی که در آن زبان را وسیله ابراز و اعمال قدرت می‌انگارند، بپردازیم. از آنجا که انگلیسی به سرعت به زبانی تبدیل شده (یا می‌شود) که عامل انتقال تمام گفتمانهای متفاوت جدید است، لذا، مسلمانان، بویژه بیرق‌داران اسلامی کردن معرفت، باید به ابعاد سیاسی انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، توجه خاصی مبذول دارند. با این حال، در این مقاله هدف این است که به مفهوم کلی بعد سیاسی زبان انگلیسی بپردازیم، بی‌آنکه مستقیماً آن را به مقاصد اسلامی کردن معرفت ربط بدهیم. بنابراین، برای احتراز از پیچیده شدن بیش از حد مقاله، از پرداختن به این جنبه خودداری کرده‌ایم.

چندین دهه است که انگلستان، کانادا و ایالات متحده آمریکا به دلیل استفاده فراوان مادی و کسب امتیازهای مختلف دیگر، از تجارت پررونق اعزام مدرس انگلیسی به نقاط مختلف جهان، بهره‌برداری می‌کنند. در گزارش سالانه ۱۹۸۳/۸۴ شورای فرهنگی بریتانیا صریحاً آمده است که، چون زبان انگلیسی وسیله درآمد اقتصادی است، لازم است به نحو

احسن از آن بهره‌برداری شود:

البته، ما دیگر آن قدرت سابق را برای تحمیل اراده خود نداریم، ولی نفوذ بریتانیا فراتر از تمام منابع اقتصادی و نظامی آن، همچنان پابرجاست. دلیل این نفوذ هم تا اندازه‌ای این است که زبان انگلیسی زبان انتقال علوم، تکنولوژی و بازرگانی است. تقاضای استفاده از این زبان پایان ناپذیر نیست و ما یا از راه نظام آموزشی کشورهای «میزبان»، و یا، در صورت کشش بازار، از راه تجاری، به این درخواستها پاسخ می‌دهیم. زبان ما بزرگترین دارایی ماست، حتی بزرگتر از درآمد نفت دریای شمال، و عرضه آن نامحدود است. وانگهی، با این که کالای ما منحصر به فرد نیست، نوع خاص کالای ما همیشه مشتری دارد. خوشحالم بگویم که سکنداران سرنوشت این مملکت نیز، در مورد ضرورت سرمایه‌گذاری در این سرمایه نامرئی خدادادی و بهره‌برداری کامل از آن، با من اتفاق نظر دارند.

با این حال، منافع اقتصادی و سیاسی که عاید کشور عرضه‌کننده این سرمایه «پر مشتری» می‌شود، غالباً ناپیدا می‌ماند؛ زیرا، معامله به صورت کمک آموزشی به «کشورهای در حال توسعه» عرضه می‌شود. از این رو، برنامه‌های تربیت معلم دانشگاههای

چندین دهه است که انگلستان، کانادا و ایالات متحده آمریکا به دلیل استفاده فراوان مادی و کسب امتیازهای مختلف دیگر، از تجارت پررونق اعزام مدرس انگلیسی به نقاط مختلف جهان، بهره‌برداری می‌کنند. در گزارش سالانه ۱۹۸۳/۸۴ شورای فرهنگی بریتانیا صریحاً آمده است که، چون زبان انگلیسی وسیله درآمد اقتصادی است، لازم است به نحو

چندین دهه است که انگلستان، کانادا و ایالات متحده آمریکا به دلیل استفاده فراوان مادی و کسب امتیازهای مختلف دیگر، از تجارت پررونق اعزام مدرس انگلیسی به نقاط مختلف جهان، بهره‌برداری می‌کنند. در گزارش سالانه ۱۹۸۳/۸۴ شورای فرهنگی بریتانیا صریحاً آمده است که، چون زبان انگلیسی وسیله درآمد اقتصادی است، لازم است به نحو

چگونگی ایجاد نیاز اولیه به وجود زبان انگلیسی نیز به هیچ وجه مطرح نمی‌شود. در واقع، آموزش انگلیسی واکنشی واقعی و صادقانه برای پاسخ به نیازی محسوس تلقی می‌گردد، و تمام مراودات زبانی با پیروی از اصطلاح (وسیله هدف را توجیه می‌کند)، تبیین و توصیف می‌شود.

سؤالات و موضوعاتی از این قبیل ذاتاً ماهیت سیاسی دارند؛ زیرا، بر پایه ساختار قدرت می‌توان آنها را دریافت و به آنها پاسخ داد. و از آنجا که این گونه سؤالات مطرح نمی‌شود، طبعاً ابعاد سیاسی آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی نیز مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. آموزش انگلیسی، که به شدت سیاسی است، کاملاً سیاسی‌زدایی شده است. و دلیل این که انگلیسی از هر زبان دیگری بیشتر متقاضی دارد، واقعی نیست که به تصادف در طول تاریخ پیش آمده باشد. انگلیسی، از سوی زبان یک قدرت امپراتوری قدیمی بوده که آفتاب آن مدتهاست افول کرده، و از سوی اکنون نیز زبان قدرت امپراتوری دنیای جدید است. ولی آیا بین‌المللی بودن این زبان تنها به دلیل حمایت این دو قدرت امپراتوری از آن است؟ خورشید امپراتوری بریتانیا شاید غروب کرده باشد، اما به برکت

انگلستان و ایالات متحده بر پایه این منطق استوار است که، «نیاز سیری‌ناپذیر» مردم سراسر جهان را به زبان انگلیسی برآورده سازند. و دلایل توجیهی برنامه هم آن است که در فراهم ساختن شرایط آموزشی لازم برای رفع نیازهای متغیر اقتصادی به کشورهای در حال توسعه، کمک می‌کند. در نتیجه، کشور میزبان و کشور تامین‌کننده معلمان هر دو، آنها را به دیده عوامل تغییر برای بهسازی می‌نگرند. از این روست که مسئولین تهیه مواد آموزشی برنامه «آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی» منحصرأ به آن دسته از مسایل آموزشی و زبانی می‌پردازند که حل آنها برای کارآمدتر و ثمربخش‌تر کردن آموزش انگلیسی، ضروری باشد.

از این رو، سؤالاتی از این قبیل هرگز مطرح نمی‌شود که: اصولاً مقصود از انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی چیست؟ ملازمه‌های اجتماعی و سیاسی وسیعتر این پیام برای کشورهای که به علت محرومیت اقتصادی و فقر سیاسی و عقب‌ماندگی زبانی، برای ادامه حیات در تلاشند، چیست؟ دلیل مطرح نشدن این گونه سؤالات آن است که چه از نظر زبانی و چه به لحاظ آموزشی محض، مطلقاً به برنامه تدریس ربطی ندارند. و مسئله‌ای مانند

وجود کشوری که میراث‌دار ردای امپراتوری بریتانیا است، این امر سبب غروب آفتاب زبان انگلیسی نشده است.

۲. هدف این مقاله عبارت است از تامل کردن دربارهٔ فعالیت آموزش انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی در معرکهٔ قدرت، و بنابراین، اندیشیدن دربارهٔ مسایل نیندیشیده.

در اینجا منظور از فعالیت سیاسی، فعالیتی است که مبین قدرت و روابط قدرت است و قدرت نیز عبارت از ایجاد موقعیتی است که منطبق آن برخی اعمال خاص را برای افراد حاضر در آن موقعیت امکان‌پذیر، و اعمال دیگر را برای آنها غیرعملی می‌سازد. به عبارت دیگر، منظور از قدرت در اینجا، آن اصطلاح فنی ساده‌ای نیست که، در آن حاکمیت الف بر ب چنان باشد که الف باعث شود تا ب با رضایت یا بدون رضایت خویش به نحو خاصی عمل کند. بهترین مثال از نمونهٔ قدرت مورد نظر در اینجا، زبان است. زبان، آنچه را که می‌توان به همان زبان خاص بیان کرد، تعیین می‌کند، ولی قادر به تعیین آنچه که در هر لحظهٔ خاص لذا خواهد شد، نیست. به دیگر بیان، زبان تعیین‌کنندهٔ دامنه‌ای از جملات ممکن و قابل قبول است. از این رو، مفهوم به کارگیری قدرت عبارت است از توانایی تنظیم گستره اعمال ممکن برای افرادی که تحت نفوذ قدرت قرار می‌گیرند.

تمام اهرمهای قدرت موجود در جهان، اهرمهای قدرت قهریه نیستند. درست همان‌طور که شدت جریان برق در دستگاههای الکتریکی جدید بر پایهٔ ارتباطات نامریی قرار دارد، نیروهای سیاسی حاکم در جهان جدید نیز به طرز فزاینده‌ای از راه اهرمهای نامریی قدرت، عمل می‌کنند. هر چه اهرمهای فشار نامریی تر باشد، مقاومت در برابر قدرت نیز، کمتر خواهد بود. و زبان از نامریی‌ترین اهرمهای قدرت است. یکی از جنبه‌های مسحورکنندهٔ زبان، نامریی بودن آن است. زبان در کاربرد محو می‌شود، و مستلزم تلاشی آگاهانه است تا از خارج از زبان، آن را برای فردی که آن را به کار می‌برد، مریی کند. از این رو، بُعد سیاسی انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، یکی از جنبه‌های گسترش زبان است که تا همین اواخر بسیار کم از آن سخن به میان آمده است.

با این حال، در سالهای اخیر، خط‌مشی سیاسی آموزش انگلیسی به عنوان زبان دوم، تا اندازه‌ای مورد عنایت قرار گرفته است. کتاب امپریالیسم زبانی<sup>۱</sup> نوشتهٔ رابرت فیلیپسون<sup>۲</sup>

1- Linguistic Imperialism

دربارهٔ زبان، «فرهنگ را با ساختار» مرتبط نمی‌دانند. کار او در افشای نحوهٔ عملکرد زبان انگلیسی از راه ساختارهای قدرت و نحوهٔ کارکرد قدرت از طریق زبان انگلیسی، قابل تمجید است. با وجود این، تجزیه و تحلیل وی نیز، مانند دیگران، در سطح کلان صورت گرفته است. در صورتی که این کار مستلزم تحقیقی است که بررسی در سطح کلان را با واقعیت وجودی مردم کشورهای در حال توسعه پیوند دهد، و مشخص کند که چگونه آن واقعیت با یادگیری و تدریس انگلیسی، دگرگون می‌شود، و این دگرگونی به سود کیست.

طبق نظر میشل باره<sup>۸</sup> قالب «میانی نظری حوزهٔ علوم اجتماعی را از نو ریخته‌اند تا بتوانند مسایل فرهنگی و ذهنی نگری را جدی‌تر بررسی کنند». میشل فوکو<sup>۹</sup> از آن دسته اندیشمندان علوم اجتماعی جدید است که، در بررسی‌های خود دربارهٔ قدرت، برای اینکه نحوهٔ عملکرد دقیق قدرت را در سطح-خرد نشان دهد، تجزیه و تحلیل در سطح کلان

یکی از بهترین کتابهایی است که تاکنون در این حوزه به رشتهٔ تحریر درآمده است. افرادی مانند کاجرو<sup>۳</sup>، گالتانگ<sup>۴</sup>، مزروعی<sup>۵</sup> و ماتینا<sup>۶</sup> از شخصیت‌های صاحب نامی هستند که، در کشورها و مناطق خاص برای تنویر افکار دربارهٔ بُعد سیاسی انگلیسی به عنوان زبان دوم، روش‌سنجی کرده‌اند. این افراد، ساختارهای ملی و بین‌المللی قدرت فراوان آموزش زبان انگلیسی را تفکیک و شناسایی کرده‌اند، ساختارهایی که عمداً یا سهواً، نتایجی به بار می‌آورند که به سود غرب و به زیان کشورهای از جهان است که کمتر توسعه یافته‌اند.

به عنوان مثال، فیلیپسون، با بررسی ساختارهای بین‌المللی امپریالیسم زبانی، نشان داده است که این ساختارها را استعمار قرنهای ۱۸ و ۱۹ به جهان تحمیل کرده است. با این حال، جزر و مدهای فروکش کردهٔ امپریالیسم پیر، تمام ساختارهای امپریالیستی را ریشه‌کن نکرده است. ساختارهای باقیماندهٔ قدرت‌های امپریالیستی پیشین با ظرافت و زیرکی فراوان به کار برده‌اند تا امپریالیسم زبانی یا (به تعبیر فیلیپسون) «جنیش زبانی»<sup>۷</sup> را بنا کنند. مدار بحث او در کل کتاب، ساختارهاست و به سرزنش کسانی می‌پردازد که به هنگام بحث

2- Robert Phillipson

3- B. B. Kachru 4- J. Galtung

5- A. A. Mazrui 6- K. Mateena

7- Linguicism 8- Michele Barrett

9- Michel Foucault

برج مراقبت سازه‌ای است که ساختار نظری بتنام، از آن اقتباس شده است.

برج مراقبت ساختمانی است که در پیرامون به شکل حلقوی است، و از سمت مرکز به صورت برج: این برج چند پنجره دارد که به حلقه درونی ساختمان حلقوی باز می‌شوند؛ ساختمان پیرامون به چندین سلول تقسیم می‌شود، که طول هر کدام از آنها با عرض تمام ساختمان یکی است؛ هر سلول دارای دو پنجره است، یکی به طرف درون، یعنی رو به روی پنجره برج و دیگری به طرف بیرون که باهت می‌شود نور از یک طرف سلول به طرف دیگر آن بتابد. پس حاجت به چیز دیگری نیست جز قرار دادن دیده‌بان در برج اصلی، و زندانی کردن دیوانه، بیمار، محکوم، کارگر یا کودک دبستانی در سلولها. کسی که در برج قرار دارد، به کمک نوری که از پشت می‌تابد، می‌تواند، از آنجا، سایه‌های کوچک زندانیها را، که در برابر نور ایستاده‌اند، در سلولهای ساختمان پیرامونی ببیند ... صریح بودن نوعی دام است. او را می‌بینند، ولی او کسی را نمی‌بیند؛ او موضوع گفتگو است ولی به هیچ وجه در بحث شرکت ندارد.

را به واقعیت‌های محسوس مردم پیوند می‌زند. ترسیم طرح روابط کلان- خرد به مدد ابزارهای مفهومی فوکویی می‌تواند انسان را در تبیین رابطه موجود بین کشورهای محوری<sup>۱</sup> و پیرامونی<sup>۲</sup> و اثرات قدرت بر زندگی مردم عادی، یاری دهد. منظور از کشورهای محوری، کشورهای صنعتی ثروتمند غرب است که بسیاری از آنها انگلیسی‌زبانند. این کشورها برای کشورهایی که زبان اول آنها انگلیسی نیست و علاقه‌مند به آموختن آنند، نیروی انسانی و مواد درسی صادر می‌کنند. کشورهای گروه دوم، کشورهای پیرامونی نامیده می‌شوند. به بیان دیگر، نیاز کشورهای پیرامونی به زبان کشورهای محوری، باعث بروز نوعی ساختار سیاسی شده است که نیازمند بررسی است.

در این مقاله، بعد سیاسی و «بررسی نشده» انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، در چند مرحله مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در اولین مرحله، برای توصیف روابط سطح کلان و خرد، از کاربرد فوکو از ساختار نظری بتنام<sup>۳</sup> موسوم به «برج مراقبت»<sup>۴</sup> استفاده خواهد شد.

### ۳. برج مراقبت

قبل از هر چیز لازم به توضیح است که،

- |            |               |
|------------|---------------|
| 1- core    | 2- periphery  |
| 3- Bentham | 4- Panopticon |

(که از خود قدرت مستقل هستند) اعمال می‌شود. این گونه قدرت، نامریی و بی‌نام و نشان است، و تنها از راه اثراتش جلوه‌گر می‌شود. بنابراین، تحمیل این قدرت «کلیت هم‌آهنگ فرد را ناقص، سرکوب، یا دگرگون نمی‌کند ... بلکه او را تماماً به فردی مجعول تبدیل می‌نماید».

هدف این سیاست، سرو سامان دادن به وضع اجتماعی نیست، بلکه منظورش آن است که بدون توسل به زور، میزان احتمالی سوددهی افراد را افزایش دهد. تلاش نظام نظارتی در افزایش سوددهی افراد هم، در نهایت ترفندی است برای دستیابی به قدرت نظارت بر رفتار افراد زیر سلطه‌ای که برای پاسخگویی خاص به محرکها «تربیت شده‌اند». موفقیت عملکرد نظام جهاتی نظارتی به میزان مریی بودن افرادی بستگی دارد که مستحق چنین سیاستی هستند، سیاستی که ضامن حضور نامحسوس ناظر برای افراد تحت نظارت است. این مریی بودن، معلول، تابید و شناسایی فرد از خروشتن نیست، بلکه به آن دلیل است که دیگری «دیده می‌شود، ولی خود او نمی‌بیند؛ او موضوع بحث است، ولی اصلاً در گفتگو شرکت ندارد. از این روست که می‌گوئیم، مریی بودن نوعی دام است».

فوکو از طرح معماری بن‌تام برای توصیف «تکنولوژی» قدرت، که انضباط از طریق اقلیت بر اکثریت تحمیل می‌شود، استفاده استعاره‌ای می‌کند. این تکنولوژی، سیاستی است که هیچ‌گونه ارتباط خاصی با نهاد یا ابزاری ندارد. نوعی تکنولوژی قدرت است که بی‌هیچ‌گونه مسزاحمتی ولی خودجوش و آرام بر تمام فضای اجتماعی تحمیل می‌گردد و از دقایق و ظرائف آن محیط آگاه می‌شود، و جزئی‌ترین نقاط آن را زیر نظر می‌گیرد.

اساس نحوه کارکرد مکانیسم برج مراقبت نظام (نظارتی) قطعاً در آن است که فرد مورد نظر کاملاً در معرض دید ناظر قرار دارد. آگاهی از مریی بودن دایمی، باعث می‌شود تا فرد خود را در برابر قید و بندهای قدرت، مسئول باند. قدرت رفته رفته از حالت محسوس خارج و در نهایت ذاتی آن فرد می‌شود. هر چه قدرت غیرمحسوس‌تر باشد، نیاز برخورد فیزیکی با فرد تحت نفوذ قدرت نیز کمتر، و در نتیجه توان نفوذ مؤثر به درون رفتار او، افزایش می‌یابد.

بی‌نظیر بودن این کاربرد و نمایش قدرت، در عدم حضور مرجع قدرت است. در اینجنا، قدرت از حضور فیزیکی امپراتور یا رهبر، نشأت نمی‌گیرد، بلکه از طریق روابط قدرت

دیگر، غرب به طور اعم و ایالات متحده به طور اخص، دارای قدرت تبیین و تعیین شرایطی هستند که کشورهای پیرامونی برای ادامه حیات و توسعه ناچارند از آنها تبعیت کنند. زیرا، از خودبستگی اقتصادی یا توانایی سیاسی گرفته تا طرحهای توسعه، همه یا در غرب و / یا با معیارهای غربی شکل می‌گیرند. وقتی کشورهای پیرامونی تسلیم این شرایط شدند، تنها راه منطقی و عملی که برای آنها باقی می‌ماند، این است که با فراگیری زبان انگلیسی، خود را مریی کنند. به عنوان مثال، در توسعه همه جانبه جامعه، تنها به آن دسته از تسهیلات توسعه اقتصادی اولویت داده می‌شود که منحصراً و دقیقاً با تکامل فکری غرب مطابقت داشته باشد؛ و تقریباً تمام تئوریهای توسعه (که نوشدارویی برای شفای دردهای اقتصادی کشورهای دیگر تجویز می‌گردند) براساس تجربه تاریخی غربی قرار دارند. نظریه پردازان، رشد تجربیات کشورهای غیر غربی را، در مقایسه با تجربیات سیاسی و اقتصادی غرب، ناقص می‌پندارند. از این رو، موفقیت آینده کشورهای در حال توسعه صرفاً زمانی به رسمیت شناخته خواهد شد که اجباراً مسیر مورد تأیید غرب را طی کرده باشد. و اعمال یا تحقق موفقیت آمیز تجربه غرب، تنها از راه عوامل یک زبان خارجی، که امروزه انگلیسی طلایه دار آن است، صورت می‌گیرد.

این مریی بودن برجسته افراد ساکن در ساختمان پیرامونی، به طرز محسوس، مؤثر، ارزان و بدون توسل به زور، از راه زبان به دست می‌آید. افراد ساختمان پیرامونی، به مدد یادگیری اجباری زبان کشور محوری، برای افراد ساختمان محوری، قابل رؤیت می‌شوند. و در حال حاضر از بین تمام زبانهای کشورهای محوری، انگلیسی، تنها زبانی است که به سرعت به عنوان زبان پرمشتری، در کشورهای پیرامونی، ظهور کرده است. نزد فیلیپسون تضمین چیرگی زبان انگلیسی بر زبانهای دیگر، کاملاً موهون کیفیت ذاتی آن نبوده، بلکه ریشه در این واقعیت داشته که در پانصد سال گذشته، زبان رسمی دو امپراتوری پیاپی بوده است. در طول تاریخ، هویت قومی یک زبان بیشتر از کیفیت خود زبان در تعیین سرنوشت آن دخیل بوده است.

هدف این بحث نشان دادن این نکته است که یادگیری زبان، مریی بودن را پایه‌ریزی می‌کند. در واقع، کسی مردم کشورهای پیرامونی را به یادگیری زبان انگلیسی وادار نمی‌کند و چنین سخنی به ظاهر درست است. نظام نظارتی، کاربرد زور را منسوخ می‌سازد. قدرت این نظام در تعیین، کنترل و اجرای درست شرایطی است که فرد را برای مریی شدن و مریی ماندن، آماده می‌کند. به عبارت



کارند. شیوه قدرت جدید چنین است که از راه زبان اقدام می‌کند و به دلیل نامریی بودن زبان، خود نیز نامریی باقی می‌ماند. این هم مثالی دیگر دال بر اینکه، مریی بودن نوعی دام است.

۴. در این بخش با بررسی نظریه‌ای که مؤید بین‌المللی بودن زبان انگلیسی است، به آثار نظارتی نهفته در آن، پی خواهیم برد.

امروزه این بحث، بسیار رایج و کاملاً جا افتاده است که جهان محل زندگی ما مرتباً در حال کوچک شدن است. و برای دنیای کوچک نیز تنها یک زبان کافی است و با توجه به درخواست همگانی، زبان منتخب چنین جهانی هم، طبعاً باید انگلیسی باشد. زیرا عقیده بر این است که، اگر همه به یک زبان سخن بگویند، دنیا سریعتر کوچک خواهد شد. این هم از افسانه جهان در حال کوچک شدن، که پی بردن به انگیزه‌های پنهان آن، مستلزم بررسی دقیق است.

ایسن روزها، برای تبیین این نکته که شیوه‌های مدرن ارتباطات، جهان را به اندازه دهکده‌ای کوچک کرده است، مدام از استعاره «دهکده‌ای جهانی» سخن به میان می‌آورند، اکنون قادریم با افرادی که فرسنگها از ما دورند، با همان روشنی، راحتی و سهولتی که در

ابراز هر گونه تمایل از ناحیه هر کشوری مبنی بر رد این شرایط، به معنی سرپیچی از خرد تعبیر می‌شود که مجازات آن هم چیزی جز کاستن از مریی بودن<sup>۱</sup> آن نخواهد بود. مثلاً، ایران کشوری است که به علت عدم پذیرش شرایط و طرحهای غرب برای توسعه سیاسی و اقتصادی خود به «مرثیت» محدود دچار شده است. مرثیت محدود، بدان معناست که نیازها و خواسته‌های یک کشور به رسمیت شناخته نمی‌شود و در نتیجه به خواسته‌های آن کشور در مورد استفاده از منابع جهانی و مجموعه کمکهای بین‌المللی، پاسخ مثبت داده نمی‌شود. (عراق به خاطر گزیدن دست ولی نعمت خود، به درد مرثیت محدود مبتلا شده است. و اکنون نیازها و وضعیت بد زندگی کودکان عراقی و همه مردم این کشور، نامریی است).

قبلاً هم گفته‌ایم که شکلها و اهرمهای قدرت جدید، بسیار نامریی است. اقدامات آنها از راه تعیین تکلیف برای فرد، صورت نمی‌گیرد، بلکه با فراهم ساختن شرایط انجام کاری که از عهده آن فرد برمی‌آید، اعمال می‌شود. دلیل این واقعیت هم که کشورها در کوره راه پیشرفت به فراگیری زبان انگلیسی رو می‌آورند، این نیست که آنها واقعاً دوست دارند به جای هر زبان دیگری، انگلیسی بیاموزند، بلکه برای ادامه حیات خود ناگزیر به انجام این

1- reduced visibility

گذشته با همسایگان خود ارتباط برقرار می‌کردیم، سخن بگویم. ریشه بازتاب چنین دیدگاهی از جهان هم، اولین تصاویر ماهواره‌ای است که از فاصله صدها مایلی زمین، در فضا گرفته‌اند. در گذشته تصور بر این بود که سیاره زمین کوچک است، ولی ما هرگز از فراز جو لایتناهی، نظاره‌گر میزان کوچکی آن نبوده‌ایم. عقیده بر این بود که اگر زمین کوچک است، فاصله‌های بین ما هم باید آن قدر کم باشد که تقریباً به حساب نیاید. اما به محض اینکه تصورات ما مقهور تصاویر ماهواره‌ای شد، همه قویاً پذیرفتیم که ما واقعاً همسایه یکدیگریم.

با این حال، آیا همه ما، صرف نظر از محل زندگی، این نظریه را تایید می‌کنیم؟ به عبارت دیگر، آیا مفهوم استعاره «دهکده جهانی» قابل قبول عام است؟ آیا تأثیر ایدئولوژی جهان کوچک شده بر واقعیت‌های موجود مردم آفریقا و آسیا، و واقعیت‌های مردم غرب یکسان است؟ و یا اینکه جهان کوچک شده تصویری کاملاً غربی است که فقط با واقعیت افراد ساکن در نیمکره غربی زمین سازگار است؟ از این گذشته، مگر نه این است که تصویر زمین کوچک شده، با الهام از دانش و علوم غرب ساخته شده که، علاوه بر مسایل دیگر، با ساخت ماهواره‌ها و پرتاب آنها به فضا برای تصویربرداری، ارتباطات جهانی را عملی

ساخته است؟ دنیای زیست مرد و زنی که در کنار خیابانهای کلکته و بیجین<sup>۱</sup> ساکنند، چندان هم کوچک نشده است. آنها به هیچ یک از امکاناتی که باعث کوچک شدن زمین شده است دسترسی ندارند؛ آنها تلفن و رایانه ندارند؛ تلویزیون که ندارند هیچ، تماشا هم نمی‌کنند، و در تمام طول عمر، حتی یکبار هم از زادگاه خود یا فراتر نمی‌گذرانند. از این رو، کوچک شدن جهان یا افسانه زندگی در دهکده جهانی، با واقعیات زنده و محسوس مردم همه دنیا، مطابقت ندارد. انتقال جهان به آستانه در، یا حتی به داخل اتاق خواب، واقعیتی است که هر روز در غرب اتفاق می‌افتد، نه در آسیا یا آفریقا.

کساربرد استعاره «دهکده جهانی» برای توصیف جهان نو، با نگاه خوشبینانه فوق‌العاده فریبنده است، و با دیدی بدبینانه، به لطیفه بی‌مزه‌ای می‌ماند که بر ضد «وضعیت فلاکت‌بار زمین» گفته شود. این استعاره حاکی از آن است که، جهان به مدد شبکه ارتباطات آسان و سریع، به هم نزدیک شده است، و فرض را بر دو جانبه بودن جریان ارتباطات و اطلاعات، می‌گذارد؛ و تلویحاً اشاره بر این دارد که به رغم بعد مسافت و اختلافات رنگ، نژاد، طبقه و کشور، مردم با هم به گفتگو ادامه

1- Beijing

تلویزیونی (CNN) است که صدای آن به تمام نقاط جهان می‌رسد و اخبار همه دنیا را به آمریکا می‌رساند. ولی صدای جهان پیرامونی با میل و با شرایط مردم آن به آمریکا نمی‌رسد. تعیین شرایط و تهیه وسایل مریی کردن آنها با آمریکا است. مریی شدن، نعمتی است که غرب می‌تواند با عصای جادویی قدرت نظارتی خود به هر کس که خود دوست دارد، عطا کند. و لذا، همه دوست دارند مریی شوند، تا دیده و شنیده شوند، زیرا، در غیر این صورت، با خطر پایمال شدن، روبرو خواهند شد.

افسانه جهان کوچک شده، نمونه‌ای مناسب از نظام نظارتی است، نه از دنیایی که از روی تفاهم به هم نزدیک شده باشد. زیرا، خاصیت رؤیت بخشی زبان در این نظام نظارتی، جهان را به تشکل واحدی تبدیل کرده است.

۵. از میان زبان‌شناسانی که درباره زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم، به ژرف اندیشی پرداخته‌اند، کاجرو، در سیاسی کردن این حوزه، پیش گام بوده است. نظر او مبنی بر وجود گونه‌هایی بیش از انگلیسی‌های رایج در کشورهای محوری، بر سلطه تحکم‌آمیزی که قدرتهای امپراتوری کهنه و نو از طریق زبان انگلیسی اعمال می‌کردند، ضربه زده است. به نظر کاجرو، علاوه بر انگلیسی بریتانیایی و

می‌دهند؛ و اینکه تبادل نامحدود اطلاعات، به درک بهتر و عمیقتر این مردم از یکدیگر، می‌انجامد. وانگهی، استعاره، این فرض را نیز مسلم می‌داند که تکنولوژی‌هایی که همه این امور را ممکن می‌سازد، اگر نگوئیم مجانی، حداقل ارزان و قابل دسترس همگان، است.

کوچک شدن جهان به دلیل کاهش یافتن آن نیست، آن طور که گمان شود همه نقاط کره زمین دارند به هم نزدیک می‌شوند، بلکه در واقع بدین سبب است که یک سری آن در حال کشیدن تمام جهان به طرف خود است. به عبارت دیگر، کوچکتر شدن جهان به این دلیل است که کشورهای قدرتمند (کشورهای محوری)، به مدد ارتباطات فریبنده، کشورهای ضعیفتر (کشورهای پیرامونی) را به سوی افقهای دید خود، سوق می‌دهند.

ارتباط به معنی گفتگو است و گفتگو نیز حکایت از گفت و شنودی دارد که مستلزم برابر شمردن طرفین گفتگو است. اما در واقع، ارتباط گفتاری غرب با بقیه جهان یکجانبه است نه دو جانبه. «او دیده می‌شود، ولی او خود نمی‌بیند؛ او موضوع بحث است ولی هرگز در گفتگو شرکت داده نمی‌شود». وقتی غرب سخن می‌گوید، همه گوش فرا می‌دهند. و غرب است که انتخاب می‌کند چه وقت به دیگران گوش دهد و چه وقت گوش ندهد. یک مثال ملموس در این باره شبکه خبری

مفهوم‌سازی و درک نقش و کارکرد بین‌المللی زبان انگلیسی، دو مقوله رقابتی به شمار می‌آیند، به طوری که پذیرش یکی موجب رد دیگری، خواهد شد.

باری، نظریه انگلیسی‌های جهان که هر چند به هنگام ظهور جاذب و ریشه‌ای می‌نمود، از چه جنبه‌هایی می‌تواند مسئله‌آفرین باشد؟

به نظر کاجرو، تمام گونه‌های مختلف زبان انگلیسی از قدرتی برابر برخوردارند، ولی این اولین فرضیه‌ای است که باید مورد تردید قرار گیرد.

درست است که گونه‌های بومی انگلیسی، تقریباً در تمام کشورهای استعمارزده قدیم رواج دارد. اما این سؤال نیز مطرح است که انگلیسی در هر کشور، تا چه حد بومی شده است؟ آیا نوع انگلیسی محلی، همان حالت زبان مادری را دارد، یا به عبارتی، زبان اول آنها محسوب می‌شود؟ بهتر است این سؤالات را با ارائه یک مثال ملموس، پاسخ داد.

برای مثال، در هندوستان، انگلیسی، به جز برای تعداد بسیار کمی از مردم، زبان دوم به حساب می‌آید و بر همه زبانهای دوم دیگر ارجحیت دارد. مثلاً، یک فرد هندی ساکن ایالت بیهار، با اینکه می‌تواند بنگالی و / یا

انگلیسی آمریکایی، می‌توان برای نمونه، از چند کشور که، انگلیسی با عنوان انگلیسی هندی، انگلیسی نیجریه‌ای، و انگلیسی افریقای جنوبی در آنها راه یافته است، نام برد. این بدان معناست که به جای وجود یک یا دو معیار زبانی حاکم بر کاربرد زبان انگلیسی، اکنون معیارهای فراوانی در کارند. نزد او، منطق استعمارگری، یعنی پدیده‌ای که پیشتر عامل گسترش جهانی زبان انگلیسی قدیم بود، ساخت یکپارچه آن را، دگرگون ساخته است. زبان انگلیسی، که در گذشته پیوندی خارجی بود، اکنون وطنی شده، و «هویت جمعی» جدیدی را میان گویشوران خود ایجاد کرده است. کشورهای استعمارزده قدیم، اکنون دست کم به لحاظ زبانی، با اربابان سابق خود، برابر شده‌اند. زبان انگلیسی که آنها بدان سخن می‌گویند، دیگر زبان اربابانشان نیست؛ بلکه، آنها به گونه بومی انگلیسی و مثلاً، زبان خودشان تکلم می‌کنند.

نظریه کاجرو درباره انگلیسی‌های جهان، با دیدگاه نظام نظارتی کاملاً در تضاد است. در نظریه او از برجی مرکزی که ساختمان پیرامونی را نمایان سازد، اصلاً خبری نیست. در واقع، در تجدید استعاره نظارتی، می‌توان گفت که در اینجا، هر اتاقک، از منبع نوری خاص خود برخوردار است. نظریه انگلیسی‌های جهان و استعاره نظارتی، درباره

اختلاف قدرت را (که در حوزه‌های دیگر بر قلمرو زبانی اعمال می‌گردد)، مجدداً تثبیت می‌کنند.

هر چند که انگلیسی، زبان دوم مردم هندوستان به شمار می‌رود، ولی باز هم نمی‌توان گفت که تسلط اکثر هندیها بر این زبان به قدری است که براحتی آن را به کار برند.

کاچرو، همچنین معتقد است که، چند پارگی زبان انگلیسی سبب از هم پاشیدگی جهان گویشوران انگلیسی نگردید، بلکه در عوض، به مفهومی از «هویت جمعی» منجر شده است. به نظر او، فرد با آموختن زبان انگلیسی، به عضویت یک باشگاه خصوصی درمی‌آید. با این حال، این سؤال مطرح است که چه کسی در جلوی درب ورودی این باشگاه می‌نشیند و کارت عضویت افراد را بازدید و اجازه ورود و یا عدم ورود آنها را صادر و عضو بودن یا نبودن آنها را تایید می‌کند. به عبارت دیگر، معیار شکل‌گیری «هویت جمعی» را چه کسی تعیین می‌کند؟ قوانین مربوط به افتراق بین «خودی»<sup>۱</sup> و «غیرخودی»<sup>۲</sup> را چه کسی تدوین می‌کند؟ تهیه، تصویب و تحمیل این قوانین، کار هر کسی نیست. برای اینکه معیار، قادر به تعیین هویت و حرفه «غیرخودی» باشد، باید تحت حمایت قدرتی قرار گیرد تا اقداماتش را

گجراتی بیاموزد، ولی زبان انگلیسی را ترجیح می‌دهد. منطق موقعیت موجود، به او حکم می‌کند که انگلیسی بیاموزد و وقت خود را برای یادگیری گجراتی یا بنگالی، «تلف نکند». به عبارت دیگر، کودکی که در هندوستان بزرگ می‌شود، ناچار است انگلیسی بیاموزد تا در جهان نقش مؤثری داشته باشد. اما، کودکی که در انگلستان یا آمریکا بزرگ می‌شود برای مؤثر بودن، مجبور به یادگیری زبان دوم نیست. از این رو، هر قدر که انگلیسی، بومی شود، باز هم در هندوستان، زبان دوم محسوب می‌شود و کودک هندی برای یادگیری آن ناچار است تلاشی آگاهانه و سنجیده از خود بروز دهد، در صورتی که کودک انگلیسی یا آمریکایی مجبور به انجام چنین کاری نیست. حال اگر این حقیقت را بپذیریم که آموختن زبان دوم از فراگیری زبان اول به مراتب مشکل‌تر است، بنابراین، گویشور زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم، در مقایسه با کسی که زبان اولش انگلیسی است، همواره از امتیاز کمتری برخوردار است. زیرا، در جهانی که انتظار می‌رود همه به زبان انگلیسی سخن بگویند، افرادی که زبان اولشان انگلیسی نیست، با آنهایی که زبان مادری‌شان انگلیسی است، برابر نیستند. از این رو، گونه‌های انگلیسی، موجب محو کامل اختلاف قدرت جهانی (که انگلیسی در آن کاربرد دارد) نمی‌شوند. بلکه، در واقع و به تعبیری جدی،

1- we

2- not-we یا others

قانونی کند. یا، به عبارتی دیگر، ایجاد تمایز بین «خودی» و «غیرخودی» و عملی کردن آن، وظیفه قدرت است. با این حال، قدرت زبانی، قدرتی انعکاسی است و کار آن، بازتاب قدرت اقتصادی و سیاسی است. از این رو، ناتوانی کاپرو در پرداختن به این مسایل سبب شده تا او به صفات واقعی قدرتی که با استفاده از زبان انگلیسی به ایفای نقش مشغول است، حساس نباشد.

کشورهای پیرامونی با دردرس سه گانه‌ای روبرو هستند. آنها علاوه بر اینکه ناگزیرند وضعیت سیاسی خود را سروسامان دهند و به تجدید بنای اقتصادی خود پردازند، ناچار به فراگیری زبانی هستند تا به کمک آن از دستورالعملهای مربوط به بازسازی جامعه خود، سردرپیورند. و منبع تمام معیارهای سیاسی، اقتصادی و زبانی که کشورهای پیرامونی باید به کمک آنها پیشرفت خود را تبیین و ارزیابی کنند، یکی است. این امر، وابستگی دایمی سیاسی، اقتصادی و زبانی کشورهای پیرامونی را به کشورهای محوری، قطعی می‌سازد. به همین سبب مریبی بودن دامی بیش نیست.

۶. عدم توجه زبان‌شناسان و نظریه پردازان آموزش زبان دوم به نقش نظارتی انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی، تا حد زیادی به دلیل

اتفاق نظری است که درباره ماهیت زبان دارند. نظریه مشترک درباره ماهیت زبان این است که، زبان اصولاً و لزوماً وسیله، روش یا ابزاری برای ایجاد ارتباط است. و به همین دلیل، باید زبانی را اقتباس کرد که حتی المقدور به نحو احسن، ما را در ایجاد ارتباطی گسترده‌تر، کارآمدتر و مؤثرتر، یاری دهد. از این رو، نگاه‌ها بیش از پیش به این امر معطوف می‌شود که، انگلیسی بهترین نامزد انجام این کار است.

با وجود این، در سالهای اخیر، فلاسفه‌ای مانند ویستگنشتاین<sup>۱</sup>، هایدگر<sup>۲</sup>، گادامر<sup>۳</sup>، مکین تایر<sup>۴</sup>، فوکو، دریدا<sup>۵</sup> و رورتی<sup>۶</sup> گوشزد کرده‌اند که، اگر زبان را ابزاری بیش ندانیم، چاره‌جویی بسیار محدود برای درک ماهیت آن به دست داده‌ایم. از این رو، جورج گادامر فیلسوف آلمانی متذکر می‌شود که:

زبان به هیچ وجه وسیله یا ابزار کار نیست. زیرا، آشنایی ما با کاربرد ابزار به ماهیت آن وسیله بستگی دارد، به این معنی که آن را برمی‌داریم و پس از انجام کار، کنار می‌گذاریم. ولی در مورد کلمات زبان، این گونه نیست که بگوییم آنها در دهان ما آماده بهره‌برداری‌اند، به این معنی که پس از استفاده، بگذاریم به مخزن کلماتی که از

- |                 |              |
|-----------------|--------------|
| 1- Wittgenstein | 2- Heidegger |
| 3- Gadamer      | 4- MacIntyre |
| 5- Derrida      | 6- Rorty     |

کرد. هر زبانی، غیرقابل تبدیل است؛ از این رو، هر چند ترجمه از زبانی به زبان دیگر کاری است ممکن، ولی، حتی در بهترین ترجمه‌ها نیز بسیاری از نکات از قلم می‌افتد. همین نکته دلیلی است بر این که آموختن زبان دوم کاری است پر جد و جهد، هیجان‌انگیز، و رضایت بخش، که انسان را به جهانی غیر از جهان خویش سوق می‌دهد، و آفاق تجربیات و افکار احتمالاً جدیدی را به روی او می‌گشاید.

با وجود این، رابطه بین زبان و تفکر از مقوله تناظر یک به یک نیست. اما، همان‌گونه که فلاسفه فوق‌الذکر اظهار کرده‌اند، زبان مبین‌گفتار است، و از این رو، با تنظیم هر آنچه فرد بالقوه قادر به بیان آن است نه آنچه بالفعل به زبان می‌آورد، اندیشه او را پی‌ریزی می‌کند. بنابراین، دلیل وجود رابطه بسیار نزدیک بین زبان و تفکر، و تجربیات احتمالی بشر این است که جهان فرد، لزوماً و اصولاً، جهانی است زبانی. به همین دلیل است که گادامر می‌گوید: «... ما همواره و در تمام حالات آگاهی از خویش و از جهان، در دایره زبانی، که زبان خاص خود ما است، قرار داریم».

نظریه زبانی مورد انتقاد فلاسفه‌ای مانند گادامر و دیگران واقعاً متزعی نیست، بلکه بخشی از جهان‌نظری‌ای است که دکارت<sup>۱</sup>

آنها مصرف کرده‌ایم، بازگردند. این قیاس نادرست است. زیرا، آگاهی ما از جهان پیرامون هیچ‌گاه در سکوت و بدون استفاده از ابزار تفاهم‌آمیز، صورت نمی‌گیرد. بلکه ما همواره و در تمام حالات آگاهی از خویش و از جهان، در دایره زبانی که، زبان خاص خود ما است، قرار داریم.

گویی سخن‌گادامر سخن تمام فلاسفه فوق‌الذکر است.

گفته گادامر قویاً حاکی از آن است که، پایداری جهان به پایداری زبان، وابسته است. زبان، وجود جهان را برای ما ممکن، و توسعه و گسترش آن را امکان‌پذیر می‌کند. البته، به گونه‌ای که زبان و جهان را دو پدیده لاینفک فرض کنیم، نه اینکه زبان را بانی جهان بدانیم. ظهور زبان و جهان، همزمان بوده است. و دنیای بدون زبان مانند اتاقی بدون نور خواهد بود، دنیایی که در آن قادر به تجربه عینیت اشیاء، که الزاماً هم زبانی است، نخواهیم بود.

هر زبان، جهان را به مناطق مختلفی تقسیم می‌کند و به شیوه منحصر به فردی آن را نظام می‌بخشد؛ به همین دلیل، هر جهان زبانی، جهانی منحصر به فرد است. البته، این بدان معنا نیست که ارتباط بین جهانهای زبانی، غیرممکن است، بلکه صرفاً می‌توان چنین برداشت کرد که، یک زبان، و در نتیجه، یک جهان را نمی‌توان به زبان و جهان دیگر تبدیل

1- Descartes

زبان آموز و جامعه، ایجاد و تعیین می‌کند. دیدگاه دکارتی مبنی بر ارتباط «من» داننده و جهان، بر درک ما از جدلهای مربوط به زبان و قدرت، نسوری نمی‌افشانند، اما عقیده در -جهان-بودن-انسان هایدگر، وقتی با نظریه فوکو تلفیق شود، برای ما کارساز خواهد بود.

۷. چنانچه جهان من، جهانی، زبانی باشد، در آن صورت و در شرایط برابر، آموختن زبان دوم باعث گسترش افقهای دید و سرانجام گسترش دنیای من یا به تعبیر هایدگر در -این-جهان-بودن من، خواهد شد. وقتی یک شخص فرانسوی، زبان انگلیسی، یا یک فرد انگلیسی، زبان فرانسه می‌آموزد، در هر دو حال، دنیای زبان آموز به مدد آموزش زبان دوم، گسترش می‌یابد. ولی، آیا در مورد یک فرد هندی نیز که انگلیسی می‌آموزد، وضع به همین منوال خواهد بود؟ این دو فرد اروپایی مفروض، اجباری در یادگیری زبان دوم ندارند. در صورتی که ساختار جهان فرد هندی به گونه‌ای است که او را ناگزیر به آموختن انگلیسی می‌کند. و این نه یک تفاوت اندک بلکه تفاوتی عمده است. ناگزیر بودن، به معنی نداشتن اختیار در یادگیری است، و نداشتن اختیار، فرد را به موجودی منفعل

سنگ بنای آن گذاشته است. بنابراین، برای درک کامل منظور گادامر، باید این گفته وی را در ارتباط با جهانی مفهومی که او سعی در رد آن دارد، بررسی نمود. گادامر، رورسی و مکین تیر، مانند فلاسفه هم‌تراز خود، یعنی هایدگر و ویگنشتاین، همگی نظریه دکارتی<sup>۱</sup> را که بر طبق آن «من» داننده<sup>۲</sup> (من فکر می‌کنم) و جهان، به صورت دو پدیده جداگانه و مستقل تلقی می‌شوند، رد کرده‌اند. گادامر، به پیروی از هایدگر با قرار دادن «من» داننده و جهان در محدوده زبان، معتقد به تقارن آنها است. این نظریه با توجه به نظر معروف هایدگر به نام در -جهان-بودن-انسان، یعنی مفهومی که بیانگر همزمان بودن جهان و بشر است، بهتر به فهم می‌آید. تنها وقتی باید زبان را ابزار تلفیق جهان و «من» داننده دانست که، این دو جدا از هم تلقی شوند. بنابراین، گفته گادامر را باید به منزله رد جهان دکارتی (که نظریه ابزار بودن زبان را ضروری می‌داند) تعبیر کرد.

آنچه تحلیل فوکو به این چشم‌انداز می‌افزاید، مهم است و ما را در فهم این مطلب یاری می‌دهد که، وقتی شخصی، مثلاً، در هندوستان، انگلیسی می‌آموزد، عمل یادگیری او در جهانی خالی از قدرت صورت نمی‌گیرد، بلکه در عوض، او در متن روابط قدرتی قرار دارد، که نتیجه آن عمل یادگیری را برای

1- Cartesian

2- Cogito



وسعت نمی‌بخشد، بلکه در محدودهٔ در -جهان- بودن من شکافی ایجاد می‌کند که، علت آن در اختلاف قدرت بین دو زبان، نهفته است.

ساختار اختلاف قدرت موجود بین دو زبان، بر در -جهان- بودن کسانی تأثیر می‌گذارد، که انگلیسی را به گونه‌ای می‌آموزند، تا نهایتاً در مریی کردن نظارتی آنها نقش بسزایی ایفا کند.

طبیعت بشر چنان است که به سوی دنیای قدرت جلب می‌شود؛ زیرا، آنجاست که وقایع رخ می‌دهد و کارهای بزرگ انجام می‌گیرد. جذابیت انگلیسی در آن نیست که زبانی قدرتمند است، بلکه در آن است که زبان قدرت است. (هر چند جذابیت این زبان را به حساب توانمندی آن می‌گذارند). و البته که مفهوم هر دو یکی نیست، و ارتباط هر یک با دیگری بسیار اندک است. جذابیت انگلیسی ضرورتاً به معنای فقدان جذابیت در زبان اول نیست، بلکه صرفاً به این معناست که، یکی از دیگری جذابتر است. به همین دلیل، زبان مادری یا زبان اول، در مقایسه با زبان انگلیسی، از اعتبار و توجه کمتری برخوردار می‌شود. توجه بیش از حد به زبان انگلیسی باعث می‌شود که زبان اول، مورد بی‌مهری قرار گیرد. کم‌لطفی به زبان مادری من، تنش موقتی در در -جهان- بودن من، ایجاد می‌کند - تنش که محصول اختلاف

مبدل می‌کند که تحت نفوذ قدرت قرار دارد. «او دیده می‌شود ولی خود نمی‌بیند؛ موضوع بحث است، ولی اصلاً در گفتگو شرکت ندارد».

افزون بر این، در موقعیتی که، من هندی ناچارم در آن انگلیسی بیاموزم، اهمیت آنچه ناچارم بیاموزم از آنچه میل دارم بیاموزم یا از قبل می‌دانستم، بیشتر خواهد بود. از این رو، اهمیت زبانی که از قبل می‌دانستم، یعنی زبان مادری من، با زبان دومی که، ناچارم بیاموزم تا در دنیا فردی کارآمد شوم، یکسان نخواهد بود. در نتیجه یادگیری زبان جدید، به جای این که، در -جهان- بودن مرا گسترش دهد، آن را از شکل می‌اندازد.

زبان اول و زبان دوم اهمیت یکسانی ندارند: (این پدیده، مورد استنباط، تبیین، یا بهتر بگوییم، توجیه افرادی است که زبان را وسیله یا موردی از سیاقها یا گونه‌های کاربرد، می‌انگارند). دنیایی، که زبان انگلیسی به روی انسان می‌گشاید، بر دنیای زبان اول ترجیح داده می‌شود. زیرا، سرانجام، دنیای انگلیسی است که مهم و چشمگیر، جلوه می‌کند؛ دنیایی که قدرت واقعی در آن قرار دارد و از این رو، به افرادی که در آن روزگار می‌گذرانند، مکتب و اعتبار بیشتری می‌بخشد. از این روست که یک دنیا از دنیای دیگر غنی‌تر، واقعی‌تر، و مآلاً، جذابتر جلوه می‌کند. بنابراین، آموختن زبان دوم افق دیدگاه مرا

قدرت بین دو زبان است.

مگر آموختن انگلیسی چگونه این تنش موقت را در در-جهان-بودن من ایجاد می‌کند؟ به زبان ساده، این تنش باعث قطع تداوم گذشته و حال من می‌شود. گذشته من، سنت من و سنت ملی / اجتماعی من است.

سنت، عبارت از مجموعه نمادها و نشانه‌هایی است که، مردم نسل اندر نسل، تا گذشته‌های بسیار دور، در تکمیل آن کوشیده‌اند، تا هر نسل، نسل بعد را به طرز زندگی و هویت خود آشنا سازد. سنت را همچنین می‌توان به درسامه‌ای قیاس کرد که با گذشت زمان ورق می‌خورد و حاوی وقایع بی‌شماری است که افراد حاضر در متن سنت، برای بهبودی وضع زندگی خود، از آنها اقتباس می‌کنند. وقتی داستان زندگی فرد با داستانهای سنت، هم‌آهنگ باشد، آن فرد، جزئی از آن سنت محسوب می‌شود. این گونه است که سنت، هویت مرا رقم می‌زند. و از اینجاست که سنتهای مختلف، حاوی و بیانگر تفاوت‌های بین مردم است. مطالعه سنت، به معنی مطالعه راههای مختلف انسان بودن، و درک ارزش تنوع بشری است. به طور خلاصه، مطالعه سنتها، همان بررسی تفاوت و تنوع جهان بشری است. سنت، تنها یک چیز نیست. مجموعه چیزهایی است که ما تولید، ایجاد و مصرف می‌کنیم: افکساری که

می‌اندیشیم، داستانهایی که برای هم نقل می‌کنیم و به مدد آنها از حیات خود سردر می‌آوریم، کتابهایی که تألیف می‌کنیم، بناهای یادبودی که می‌سازیم، لباسهایی که می‌دوزیم و می‌پوشیم، غذاهایی که تهیه می‌کنیم و می‌خوریم، و خلاصه هر کاری که با انجام آن بخش کوچکی از این جهان را از آن خود می‌سازیم. و ناقل عمده سنت هم، زبان است. اعراض یا دست کشیدن از زبانی که بیانگر سنت می‌باشد به معنی خاموش کردن سنت است. با کشیده شدن به سوی زبان قدرت و جذب شدن در جهان آن، دیگر، صداهایی که از اعماق آن سنت تاریخی به گوشم می‌رسد، به صدای نیاکان و اسلافم نمی‌ماند، و داستانهایی که در کودکی از والدینم می‌شنیدم، حال و هوای آشنای آن سنت یا طنین داستانهای منقول در آن را ندارد. این همان گسستگی بین گذشته و حال من است. و در نتیجه این گسستگی است که، من، خود را تا اندازه‌ای از سنت خود جدا و برای دریافت کمک و راهنمایی از آن، ناتوان احساس می‌کنم. در واقع، با گسستن از متنی که همان سنت من است، تواناییهای من برای ادای گفتار و تفکر، محدود می‌شود. اما از دیدگاه نظام نظارتی، هر چه کوله بار سنت من سبکتر باشد، میزان مریی بودن من، بیشتر می‌شود. زیرا، بدون سنت، فردی هستم عاری از زبان و تفکر، و به هر کس

در واقع، مفهوم ارتباطات از چنان اهمیتی برخوردار است که، در جریان بارورسازی جهان نسو، اصطلاحات ارتباطی به طرز فزاینده‌ای جایگزین اصطلاحات فیزیکی و جغرافیایی می‌شوند. از این روست که برای توصیف جهان نو، و پیشرفته‌ترین جنبه‌های آن، استعاره‌هایی مانند دهکده جهانی، بزرگراه اطلاعاتی و عصر اطلاعات، مدام به گوش می‌رسد. از اهمیت دادن به ارتباطات، نتیجه مفیدی حاصل می‌شود که به جریان سهل و سریع اطلاعات، اعتبار می‌بخشد. از این رو، به صرف همین حقیقت است که، هر مانعی در راه جریان اطلاعات، به مثابه سدی بر سر راه پیشرفت انگاشته می‌شود. بنابراین، در جهانی که بر پایه ارتباطات استوار است، حتی درخواست تقدیس قلمرو سنت، آن هم نه به مفهوم مذهبی آن، بلکه به عنوان چیزی که نسباید آن را جسریحه‌دار کسرد، مانع راه پیشرفت، قلمداد می‌شود. افرادی که خود را به نظام جهانی ارتباطات وابسته می‌دانند، به سبب این شرط که، نباید با شنازدگی از حوزه سنت گذشت یا، آن را نادیده گرفت به شدت بی‌اعتمادند. جهانی که به ارتباطات وفادار است، متعهد به ترویج همانندی است؛ زیرا، این همانندی، باعث تسهیل امر ارتباطات، و از طرفی هم متعهد به رفع اختلافات می‌گردد؛ چه، این تفاوتها، در جریان روان ارتباطات،

که مایل باشد مرا و مدار کلام و افکار خود کند، وابسته می‌شوم. از این رو، من برای کسانی که مروج افکار القایی آنها به زبان خودشان هستم، شفاف می‌شوم. زیرا، تا زمانی که در حریم امن سنت قرار دارم، شناختن من، مستلزم تلاشی است برای شناخت منابع و تاریخ گفتمانهای من، یعنی شناخت سنت من، که به منزله حصار است که از شفافیت و نمایانی کامل، و در نهایت کنترل، جلوگیری می‌کند.

۸. مفهوم اصلی و نظام بخش اندیشیدن درباره یادگیری و آموزش زبان دوم، مفهوم ارتباطات است. یک دلیل توجیهی برای این که، ثابت کند مفهوم ارتباطات بخوبی در بحث مربوط به آموزش زبان دوم می‌گنجد، بدیهی دانستن این نظر است که، تکوین دانش نوین به طرز شگفت‌انگیزی در زبانهای اروپایی تجسم عینی می‌یابد. و از این رو، موضوع آموزش زبان دوم، در بادی امر، به تسهیل انتقال دانش از صاحبان آن به آنهایی که فاقد آنند، اختصاص می‌یابد، و به طرز فزاینده‌ای، این گونه جا افتاده است که انگلیسی، زبان، تکوین دانش نوین است، و همین امر نیز باعث بین‌المللی شدن این زبان شده است. به همین دلیل، چاره‌اندیشی درباره اینکه، انتقال قرار است از چه کسی و به چه کسی و تا چه حد صورت گیرد، هیچ و یا بسیار اندک، بوده است.

خلل وارد می‌سازند. و تصدیق حوزه سنت به منزله آن است که، اختلاف و تنوع موجود در سراسر جهان، نیز مورد تایید قرار گرفته است. جهانی که برای بزرگراه اطلاعاتی هموار شده، جهانی خواهد بود، که در آن فقط یک زبان و یک سنت حاکم است، و تمام زبانها و سنتهای دیگر، بدلی خواهند بود. ولی، آیا برای مردم دنیایی که، سرشار از همانندی است و اطلاعات بی‌وقفه در آن جریان دارد، دیگر چه چیز معنی داری برای مبادله، باقی خواهد ماند؟ انسان، متحیر می‌ماند که، در چنین جهانی، اصولاً گفتگویی نیز انجام خواهد گرفت و یا صرفاً هر کس مشغول گوش دادن به «صدای ارباب خود»، خواهد بود؟

چارچوب نظام جهانی ارتباطات، (که یک زبان بین‌المللی برای آن امتیازی آشکار می‌باشد)، به بررسی آن مشغولند. بدون شک، دلایل فنی خوب و بی‌شماری برای توجیه بین‌المللی شدن زبانی واحد، در دست است، ولی، آیا دلایل فنی باید مجوزهای لازم و کافی را برای طرز برنامه‌ریزی و طراحی جهان آینده فراهم کند؟ البته، باز هم درست است که جنبه عقلایی فنی، تصاویر جذابی از جهانی بسیار کارآمد، به دست می‌دهد. ولی، اگر در برابر جذبه معقولیت فنی تسلیم شویم، هشدارهای اندیشمندانی چون آدرنو<sup>۱</sup>، وبر<sup>۲</sup>، هایدگر، فوکو و دریندا، را در برابر ترفند برهان و توان مهارکننده عقلانیت فنی، نادیده گرفته‌ایم.

حال که دنیا در حال فروکاستن و کوچک

شدن است و همگی ما در حال همسایه شدن با یکدیگریم، آیا بهتر نیست برای برقراری ارتباط با همسایگان خود، زبان همدیگر را بیاموزیم؟ زیرا، پیش از آغاز گفتگو با کسی که، هزارها مایل با من فاصله دارد، بهتر است، ابتدا با فردی که، در کنارم نشسته است، سر صحبت را باز کنم. این کار، ممکن است دنیا را کارآمدتر نکند ولی یقیناً آن را انسانی‌تر خواهد کرد<sup>۳</sup>.

۹. نظام نظارتی، استعاره‌ای است از نظام ارتباطات و مختص آن، که از طریق ارتباطات، موجب ایجاد و حفظ اختلاف قدرت می‌گردد. بر طبق این نظام، ویژگیهای نظارت بر شیوه‌های ارتباطات، درونی هستند نه بیرونی. با این حال، به نظر اکثر نظریه‌پردازان فراگیری زبان دوم، مانند کاپرو (که به ابعاد سیاسی انگلیسی به عنوان زبانی بین‌المللی یا زبان بین‌المللی، حساسند) عمل نظارت چیزی است که، از بیرون، به کاربرد زبان انگلیسی تحمیل می‌شود، و ذاتی کاربرد آن نیست. با توجه به این دیدگاه، این نظریه‌پردازان در محدوده

1- Adorno

2- Weber

۳- مترجم وظیفه خود می‌داند از همکاران ارجمند آقایان دکتر سید صالح حسینی، سیدعباس امام و دکتر عبدالمجید حیاتی که این برگردان را خوانده و رهنمودهای مفیدی پیشنهاد کرده‌اند، قدردانی کند.